



دکتر فریدون سیامکنزاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجهه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «خاطرات داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ایشان عنوان کرد که دکتر گفته ۶ ماه این دارو را باید بخورم. من هم به دلیل گران بودن دارو توان ۶ ماه خوردن این دارو را ندارم. به ایشان تذکر دادم که حالا این یک بسته دارو را بخور، اگر نتیجه گرفتی، بعداً یک کاریش می‌کنی! واقعاً توان اقتصادی مردم تحلیل رفته است.

یادداشت ۳

تقاضای یک ورق (بلیستر) قرص مسکن OTC کرد. قیمتش ۳۵۰ تومان می‌شد. باقیمانده‌اش را به دلیل نداشتن پول خرد، چسب زخم دادم. با حالت عصبانی چسب‌ها را جلویم پرت کرد و گفت: چسب نمی‌خواهم.

گفتم: اصلاً پولش را ندهید و مهمان داروخانه باشید.

یک عدد ۵۰ تومانی اسکناس جلویم دراز کرد و گفت: این را بردارید و یک عدد ۲۰۰ تومانی بدهید. به ایشان تذکر دادم که مشکل همان دویست تومانی است و اصلاً پول خرد موجود نیست. بلیستر قرص را جلویم پرت کرد و در حالی که داروخانه را ترک می‌کرد گفت: خاک توی سر داروخانه‌ای که پول خرد ندارد!

خوب شد سراغ نفت را از داروخانه نگرفته بود چون با این فرهنگ، کار دیگری در داروخانه می‌کرد!

یادداشت ۴

چند ورق داروی OTC گرفت و مبلغش که

یادداشت ۱

در حال دستور دادن داروهای نسخه بودم که سئوال خانم نظرم را جلب کرد. گفتم: مسأله‌ای دارید؟ ایشان عنوان کرد می‌توانم به جای این سوسپانسیون «آزیترومایسین» که برای بچه‌ام تجویز شده است، به او «کلاویسیلین» بدهم؟

برای ایشان توضیح دادم که بچه شما دچار عفونت تنفسی است و بایستی آزیترومایسین مصرف کند تا بیماریش بهبود یابد. بلافاصله هم از ایشان سئوال کردم که علت سئوال و دلیل جابه‌جایی دارو چیست؟ اول فکر کردم شاید بچه ایشان به دارو حساسیت دارد و قبلاً این مسأله را تجربه کرده است.

ولی ایشان با خونسردی پاسخ داد که آخر این شربت خیلی کوچک است!

به شوخی گفتم: فلفل نبین چه ریزه! بعد هم ادامه دادم که این دارو اگر اندازه‌اش کوچک است، برای این است که میزان مصرفش همین قدر است. هنوز هم خیلی‌ها ملاک و معیارشان بزرگی و کوچکی است، حتی در مورد داروی مصرفی‌شان!

یادداشت ۲

وارد داروخانه که شد، از داخل کیفش یک بسته دارو درآورد و گفت: این را پس بگیرید. براساس مقرارت وزارت بهداشت مبنی بر عدم پس گرفتن دارو در داروخانه، عنوان شد که دارو پس گرفته نمی‌شود. ضمناً از ایشان سئوال شد که دلیل پس دادن چیست؟

۱۹۰۰ تومان شده بود، توسط تکنیسین داروخانه به ایشان گفته شد. یک اسکناس ده هزار تومانی روی پیش‌خوان داروخانه گذاشت. تکنیسین داروخانه هم ۸ هزار تومان همراه با دو عدد چسب به جای صد تومان باقیمانده به ایشان تحویل داد. مراجعه‌کننده که خانمی حدوداً ۶۰ ساله بود چسب‌ها را به سوی تکنیسین دراز کرد و گفت: به جای این چسب‌ها کپسول ژلوفن بدهید. تکنیسین به ایشان گفت که ژلوفن ۱۰۰۰ تومان می‌شود. خانم بلافاصله گفت: می‌دانم. من یک عدد ژلوفن به جای این چسب‌ها می‌خواهم.

در حالی که همه حاضرین در داروخانه لبخندی بر لبانشان نقش بست، خانم مراجعه‌کننده را بدرقه کردند. ایشان نیز که متوجه شده بود حرف نامربوطی زده خداحافظی کرد و داروخانه را ترک کرد.

یادداشت ۵

نماز را به جماعت در مسجد خواندم و کفش‌هایم را از جاکفشی برداشتم و به آهستگی پاها را درون کفش‌ها کردم و از مسجد خارج شدم. چراغ‌های کوچه قطع بود و در تاریکی به سختی جلوی پا را می‌شد دید. به آهستگی قدم برمی‌داشتم و در حال و هوای خودم بودم که کسی از پشت سر گفت: سلام آقای دکتر.

ایستادم و برگشتم و در تاریکی لحظه‌ای مکث کردم تا متوجه شوم که کیست؟ از هم مسجدی‌ها بود و مشتری داروخانه. چاق سلامتی کردم و

عبادت قبولی گفتم و مشکلمش را پرسیدم. داروی میخچه گرفته بود و متوجه دستورش در داروخانه نشده بود و از من توضیح می‌خواست. گفتم و خداحافظی کردم و راهی داروخانه شدم. ظاهراً این رسم هم محلی‌ها و هم مسجدی‌ها است که هر وقت دکتر داروخانه را می‌بینند، می‌خواهند در همان یک لحظه چاق سلامتی، همه مشکلات دارویی‌شان را حل کنند.

یادداشت ۶

این که می‌گویند: هنر نزد ایرانیان است و بس! حرف بسیار درستی است و اگر کارتان در تماس با مردم باشد، این را به کرات تجربه خواهید کرد. یکی از این هنرها، هنر حاضر جوابی است. البته خیلی وقت‌ها این حاضر جوابی رگه‌هایی از طنز هم به دنبال دارد.

داروخانه ما داخل آپارتمانی است که در انتهای راهروی طبقه اول یک ساختمان پنج طبقه قرار دارد. آقا و خانمی که برای تهیه دارو وارد داروخانه شدند، بعد از سفارش داروهایشان که در نسخه خدمات درمانی نوشته شده بود، سؤال کردند: این داروخانه به خیابان راه دارد؟ من بلافاصله سؤال کردم: پس شما از کجا آمدید؟

آقا بلافاصله جواب داد: از پشت کوه! من هم نه برداشتم و نه گذاشتم و گفتم: خوش قدم باشید.

همگی با هم خندیدیم و آن‌ها هم دارویشان را گرفتند و رفتند.

به حساسیت فصلی است. در این موارد بهتر است که از داروهای آنتی‌هیستامین یا همان داروی ضدحساسیت استفاده کرد. یعنی در واقع بهتر است که در این گونه موارد، درمان سیستمیک شود تا درمان علامتی.

یک بلیستر ده عددی قرص آنتی‌هیستامین به ایشان دادم و دستور مصرفش را هم گفتم و مریض را راهی کردم.

یادداشت ۷

خانم مراجعه‌کننده به داروخانه، رو به من کرد و گفت: آقای دکتر از چشم‌هایم اشک می‌آید. به شوخی گفتم: از چشم همه آدم‌ها اشک می‌آید! بلافاصله هم اشاره کردم که حتماً مقصودشان آبریزش از چشم است. درخواست قطره چشمی داشت.

برای ایشان توضیح دادم که این مسأله مربوط

